

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه توضیح دیدگاه محقق اصفهانی

ملاحظه فرمودید که گفتیم مرحوم اصفهانی در پنج محور مطالبی را فرمودند که محور پنجم همین بحث است که آیا اخبار شامل شبهات موضوعیه می‌شود یا خیر؟ از آن محورهای دیگر محور اول و چهارم را مناسب است که ذکر کنیم، در بحث گذشته محور اول^[1] را گفتیم. خلاصه‌ی محور اول این شد که آیا اخبار استصحاب که دلالت بر حجیت استصحاب دارند فقط دنبال اثبات این هستند که این یقین حقیقتاً نقض نشود و یقین به عنوان یک منجز واقع شود یعنی یقین سابق برای حکم لاحق و زمان لاحق منجز باشد یا اینکه در مقام بیان یک حکم عملی است؟

طبق احتمال اول دیگر نقض عملی یا ابقاء در مقام عمل نداریم. شارع مستقیماً کاری به خارج ندارد فقط می‌خواهد اعلام کند که یقین همانطوری که نسبت به گذشته عنوان منجز را داشت نسبت به لاحق هم عنوان منجز را دارد. در بعضی از عبارات دیگرشان که بعداً می‌رسیم از این احتمال اول اینطور تعبیر می‌کنند «النهی عن نقض اليقين حقیقتاً عنواناً» یعنی بنا بر احتمال اول نقض و ابقاء حقیقی عنواناً است، بنا بر احتمال دوم نقض و ابقاء یقین عملاً است. در همان احتمال اول که جعل منجزیت است می‌فرمایند ما دیگر تکلیف عملی نداریم، «بل هناك النهي عن النقص الحقيقي بحسب العنوان، و جعل اليقين منجزاً إثباتاً بحسب اللب» نقض حقیقی مراد است و یقین را به عنوان منجز در مقام اثبات قرار می‌دهد واقعاً.

اما طبق احتمال دوم شارع در این روایات استصحاب در مقام بیان یک تکلیف عملی است. اینجا نقض عملی و ابقاء عملی معنا دارد. طبق معنای دوم می‌فرمایند شارع در مقام امر به عمل خارجی است که تو الآن در عالم خارج چکار کن؟ عملاً در عالم خارج معامله‌ی طهارت کن، معامله‌ی نجاست کن، اینکه تعبیر کردند جعل حکم مماثل و بعد تفسیر کردند که مراد از حکم مماثل یعنی حکم عملی، حکم عملی به این معناست که الآن شارع می‌گوید عملاً تو طهارتی، بنا را بر طهارت بگذار، امر به یک عمل خارجی است. در احتمال دوم «فیأمر بإبقاء اليقين عملاً للانتقال إلى الأمر» می‌فرماید از امر به ابقاء عملی یقین می‌خواهد منتقل شود به امر به خود عمل، یعنی در مقام بیان این است که اصلاً امر به آن فعل خارجی دارد، لا تنقض اليقين می‌گوید تو عمل کن بر طهارت اگر یقین سابق بر طهارت بوده، اگر یقین بر نجاست بوده امر می‌کند به عمل به عنوان نجاست، این مطلب اولی که ایشان بیان می‌کند، که حالا این مطلب اول بعداً در همین بحث، ایشان از آن ثمره‌ای می‌گیرد که آنجا ذکر خواهیم کرد.

محقق اصفهانی در مطلب چهارم^[2] یک سؤالی را مطرح می‌کند و آن این است که این یقینی که در اخبار استصحاب آمده آیا خصوص یقین طریقی است یا شامل یقین موضوعی هم می‌شود؟ اینکه داریم «ولا ينقض اليقين بالشك ابدأ» یا «لا تنقض اليقين» کدام یقین را می‌گوید؟ آیا یقین طریقی که اعم از یقین طریقی إلى الحكم و یقین طریقی إلى الموضوع است. یا شامل یقین

ایشان که این سؤال را مطرح می‌کنند هدفشان این است که یک فرق بین قطع طریقی و قطع مأخوذ در موضوع بیان کنند، می‌فرمایند قطع طریقی باعثیت دارد، بعث در آن وجود دارد. شما وقتی قطع پیدا کردید به یک حکمی و این قطع عنوان قطع طریقی را داشت، قطع طریقی باعث إلى العمل است، یعنی قطع طریقی اقتضا دارد بعث و تحریک به سوی عمل را، بعبارة آخری عمل از مقتضیات یقین طریقی است. شما وقتی یقین طریقی به وجوب نماز جمعه پیدا کردید به دنبالش می‌روید برای خواندن نماز جمعه. به عبارت دیگر وقتی در این روایات می‌گوید ابقاء عملی یقین داشته باشید می‌فرماید این ابقاء عملی یقین نتیجه‌اش در عمل خارجی ظاهر می‌شود و ترک عمل خارجی نقض این یقین طریقی است، اینها همه در یقین طریقی معنا دارد، پس یقین طریقی خاصیتش این است که تحریک می‌کند آن کسی که یقین دارد را به سوی عمل، اما می‌فرمایند یقین موضوعی جز اینکه مقوم برای موضوع است، عنوان باعثیت ندارد.

شما را تحریک نمی‌کند، الآن شما قطع به خمریت این پیدا کردید این خودش باعثیتی ندارد، مقوم برای موضوع است، لا باعثیه له، می‌فرماید والیقین المأخوذ فی الموضوع مقوم لموضوع الحكم لا باعثیه له للجرى على وفقه خارجاً، در یقین موضوعی نمی‌گوئیم طبق این یقین خود عمل کن، یعنی چه؟ اصلاً قابلیت این معنا را ندارد، یقین موضوعی می‌گویند حالا یقین به خمریت پیدا شد، دلیل می‌گوید مقطوع الخمریه، الآن شما هم یقین به خمریت پیدا کردید این یقین به خمریت از نظر بعث به سوی عمل هیچ اثری ندارد، موضوع محقق شده، یک جزء از اجزاء موضوع محقق شده اما باعثیت ندارد. به خلاف یقین طریقی که یقین طریقی مطلقاً، چه طریق إلى الحكم باشد و چه طریق إلى الموضوع باشد باعثیت دارد. آن وقت می‌خواهند بفرمایند اخبار استصحاب در مقام بعث به ابقاء عمل در عالم خارج است، به ابقاء یقین است که ابقاء یقین عمل خارجی را به دنبال دارد، وقتی چنین چیزی هست دیگر این روایات استصحاب شامل قطع مأخوذ در موضوع نمی‌شود.

این دو تا مطلب از آن چهار مطلب که عرض کردم لازم بود بیان کنیم. بعد می‌آیند سراغ مطلب اصلی؛

مطلب اصلی این است که آیا اخبار استصحاب شامل شبهات موضوعیه می‌شوند یا خیر؟^[3] اینجا مرحوم اصفهانی می‌فرماید دو تا مطلبی که مرحوم آخوند در کفایه بیان کردند را قبول داریم:

مطلب اول لا تنقض الیقین، این یقین که در عبارتی که در روایات آمده اعم است از آن یقینی که تعلق به حکم بگیرد و یقینی که تعلق به موضوع بگیرد، این روشن است. لا تنقض الیقین، نمی‌گوید یقینی که طریق برای حکم است، نه! یقین چه یقینی که طریق برای حکم است و چه یقینی که طریق برای موضوع است.

مطلب دوم می‌فرمایند اینکه مرحوم آخوند فرمودند همانطوری که حکم قابلیت تنزیل را دارد موضوع هم مانند حکم قابلیت تنزیل را دارد این را هم ما قبول داریم.

ولی به آخوند می‌فرمایند جناب آخوند شما فکر کردید مسئله اینجا تمام می‌شود، در حالی که مسئله اینجا تمام نمی‌شود یعنی می‌فرماید به صرف این دو تا مطلب که تقریباً همه‌ی بزرگان تا اینجا را به راحتی می‌آیند و می‌گویند لا تنقض الیقین، یقین اعم است از یقین متعلق به حکم و یقین متعلق به موضوع. مطلب دوم هم که آخوند فرمودند این هم خیلی‌ها در ذهنشان هست که این روایات در مقام تنزیل است، تنزیل همانطوری که در حکم معنا دارد در موضوع هم معنا دارد ولی مرحوم اصفهانی می‌فرماید کار اینجا تمام نمی‌شود، این «وقبول الموضوع للتنزیل بلحاظ التعبد بحکمه لا یجدي فی دفع هذا المحذور» می‌فرمایند یک محذوری اینجا وجود دارد که این تنزیل الموضوع آن محذور را حل نمی‌کند.

به مرحوم اصفهانی می‌گوئیم چه محذوری در ذهن شریف شما هست؟ می‌فرماید همان مطلب چهارمی که ما ذکر کردیم که بین

نقض یقین به حکم و نقض یقین به موضوع یک فرق مهم وجود دارد، در نقض یقین به حکم اسنادِ اِلَی ما هو له است، اما در نقض یقین به موضوع اسنادِ اِلَی غیر ما هو له است. بعد یک قاعده‌ای می‌گویند می‌فرمایند جمع بین الاسنادین (اسنادِ اِلَی ما هو له و اِلَی غیر ما هو له) در کلام واحد ولو معقول است اما خلاف ظاهر است، می‌فرمایند ولو جمع بین الاسنادین در کلام واحد معقول است اما مجرد معقولیت کافی نیست در فهم روایات و تفسیر روایات باید ظاهر باشد و این خلاف ظاهر است. می‌گوئیم حالا توضیح بدهید برای ما اسناد علی ما هو له و غیر ما هو له را؟ برمی‌گردانند به همان مسئله‌ی باعثیت. می‌فرمایند اگر یقین یقین به حکم باشد باعثیت دارد، «هذا الیقین باعثٌ اِلَی العمل» وقتی شما به حکم یقین پیدا کردید این یقین در مقام عمل شما را تحریک می‌کند و این نماز را انجام می‌دهید، این فعل خارجی شما ابقاء عملی یقین است، نه ابقاء عنوانی بلکه ابقا عملی یقین است، شما قبلاً یقین داشتید به وجوب نماز جمعه، الآن طبق روایات استصحاب می‌آید نماز جمعه می‌خوانید، این فعل خارجی ابقاء عملی این یقین است که در همان مطلب اول توضیح دادیم.

وقتی می‌گوئیم این روایات در مقام یک تکلیف عملی است یعنی شما را تحریک می‌کند این یقین به اینکه بروید خارجاً این عمل را انجام بدهید، اما این فقط در یقین به حکم معنا دارد و یقین به موضوع خودش باعثیت ندارد، مگر اینکه به لحاظ یقین به حکمش باعثیت دارد ولی خودش بما هو باعثیت ندارد. وقتی یقین به موضوع پیدا کردید این موضوع دارای حکمی است آن حکم متعلق به این موضوع باعثیت دارد اما خود یقین به موضوع باعثیت ندارد. در نتیجه لا تنقض الیقین اگر ما گفتیم باید طوری معنا کنیم که از آن تکلیف عملی را به دست بیاوریم باید به نحوی معنا کنیم که از آن باعثیت را به دست بیاوریم یعنی همان مطلب اول قبل از مطلب پنجم. طبق معنای چهارم باید لا تنقض الیقین را طوری معنا کنیم که باعث اِلَی العمل داشته باشد، اینها را که کنار هم می‌گذاریم می‌گوئیم الیقین بالموضوع من حیث هو هو، این باعث ندارد. در یقین به خمریت این مایع، آنچه باعثیت دارد حکمش است اما خود یقین در موضوع باعثیت ندارد. در یقین به حکم اگر طریقی شد این باعثیت دارد اما یقین به موضوع باعثیت ندارد. ایشان در اینجا می‌خواهند بفرمایند همانطوری که یقین موضوعی باعثیت ندارد یقین طریقی اِلَی الموضوع هم فی نفسه باعثیت ندارد. اگر باعثیت داشته باشد به اعتبار حکمش است.

پس لا تنقض الیقین اگر بخواهد اسناد داده شود به موضوع، می‌شود اسناد اِلَی غیر ما هو له، چون خود موضوع باعثیت ندارد بلکه حکمش باعثیت دارد. اگر به حکم اسناد داده شود می‌شود اسناد اِلَی ما هو له، اگر لا تنقض الیقین را بخواهیم هر دو را بگوئیم دلالت دارد یعنی هم اسناد اِلَی ما هو له دارد و هم اسناد اِلَی غیر ما هو له، یعنی بگوئیم یقین اعم از یقین به حکم و موضوع است می‌شود جمع بین الاسنادین فی کلام واحد و هذا وإن کان معقولا ولكنّه خلاف الظاهر، این خلاف ظاهر است. مرحوم اصفهانی به مرحوم آخوند و دیگران می‌فرماید شما تا نیمه‌ی راه آمدید، این قسمت را که بیائید جلوتر می‌مانید.

اشکال:

ایشان می‌فرماید اگر یک کسی بیاید یک اشکالی کند از این اشکالاتی که خودمان مکرر گفتیم، بگوید جناب اصفهانی لا تنقض الیقین یعنی یقین را نقض نکن، این یک عنوان عامی است که یک مصداقش یقین به حکم باعثیت دارد و یک مصداقش یقین به موضوع باعثیت ندارد اما اینها اختلاف در مصداق است، اختلاف در مصداق ربطی به مفهوم کلی ندارد، مثل مفهوم انسان؛ یک مصداقش انسان عالم است و یکیش انسان جاهل است، که اینها تغییر در مفهوم انسان ایجاد نمی‌کند.

جواب:

ایشان می‌فرماید این هم لا تُجدی. عبارت این است: «كما أن دعوى أنه من قبيل الاختلاف في المحققات و المصاديق مع وحدة المفهوم - داخل پرانتز یک مطلبی می‌گویند - لا تُجدی ایضاً فی حفظ ظهور لا تنقض من حیث إسناد النقض اِلَی ما هو له» این هم اثری ندارد می‌فرمایند مطابق ظاهر روایت «لا تنقض الیقین» نقض باید اسناد داده شود اِلَی ما هو له، وقتی لا تنقض الیقین ظهور

در اسناد إلى ما هو له دارد دیگر نمی‌توانیم بگوئیم یک مفهوم عامی دارد که یک مصداقش اسناد إلى ما هو له است و یکیش اسناد إلى غیر ما هو له است، وقتی می‌گوئیم زیدٌ ضَرَبَ، اسناد إلى ما هو له است، یعنی خود زید زده، اما اگر غلام زید زده باشد و ما بگوئیم زیدٌ ضَرَبَ، این اسناد الی غیر ما هو له می‌شود، ظاهر روایت اسناد إلى ما هو له است.

پس تکمیل اشکال ایشان این شد که این روایت ظهور در اسناد إلى ما هو له دارد، اسناد إلى ما هو له فقط در یقین طریقی به حکم است که باعثیت دارد. بعد می‌فرمایند فقط تنها چیزی که در مقابل این کلام ما واقع می‌شود این است که همه‌ی این حرفها روی آن احتمال دوم از مطلب اول است، یعنی ما می‌خواهیم بگوئیم این روایات در مقام بیان حرمت نقض عملی است و در مقام بیان یک تکلیف عملی است اما می‌فرمایند روی معنای اول و روی احتمال اول که بگوئیم فقط مولا در این روایات در مقام این است که یقین را منجز قرار دهد، کاری به عمل در مقام خارج ندارد، دیگر حرفی از باعثیت به میان نمی‌آید، بحث جایی است که پای عمل در میان باشد وقتی شما گفتید این روایات در مقام بیان تکلیف عملی و ابقاء عملی و نقض عملی نیست، دیگر اسناد إلى ما هو له و غیر ما هو له معنا ندارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «و تحقیق حال کون قضیه (لا تنقض الیقین) کنایه عن التعبد بالمتیقن أو بحکمه يتم بالبحث عن أمور مهمة. منها - أن أخبار الاستصحاب بناء على افادتها للحجية. إما تفيد منجزية الیقین السابق - شرعاً - للحکم في اللاحق، فیکون الیقین واسطه في تنجز الواقع حقیقه. و إما تفيد جعل الحکم المماثل للمتیقن أو لحکمه بعنوان إبقاء الکاشف، فیکون الیقین واسطه لإثبات الحکم في اللاحق عنواناً، و مفادها کنائی علی أي تقدير، لكن النقص و الإبقاء حقیقی عنواناً علی الأول و عملي حقیقه علی الثاني. توضیحه: أنه بناء على جعل المنجزية، لا تکلیف عملي من الشارع، لیراد النقص العملي و الإبقاء العملي، بل هناك النهي عن النقص الحقیقی بحسب العنوان، و جعل الیقین منجزاً إثباتاً بحسب اللب، أي يظهر منجزية الیقین السابق بعنوان الأمر بإبقاء المنجز حقیقه، للتلازم بین بقاء ذات المنجز و منجزیته. و بناء على جعل الحکم المماثل یراد منه حکم عملي، بحيث یكون العمل ملزوماً لإبقاء الیقین أو المتیقن عملاً، فیامر بإبقاء الیقین عملاً للانتقال إلى الأمر - حقیقه - بالعمل الملزوم لهذا العنوان. لكنه بعنوان إبقاء الکاشف، لإفادة واسطه الیقین السابق، لإثبات الحکم الواقعي عنواناً، حيث لا حکم حقیقی، إلا الحکم المماثل و الواسطه في إثباته نفس هذه الأخبار، و الیقین السابق لیست واسطه إلا لإثبات متعلقه عنواناً.» نهاية الدراية، ج 3، ص 70.

[2] □ «و منها: أنه هل الیقین المأخوذ في موضوع الحکم، کالیقین الذي هو طریق إلى الحکم أو إلى موضوعه من حيث شمول أخبار الباب له؟ أم يختص بالثاني؟ فنقول: أما إذا أريد نقض الیقین بعنوان کنایه، فقد عرفت أن وجه التلازم اقتضاء الیقین للباعثیه للعمل، فیکون العمل من مقتضیات الیقین، فیکون إبقاءً عملياً للیقین، و ترکه نقضاً عملياً له. و الیقین المأخوذ في الموضوع مقوم لموضوع الحکم لا باعثیه له للجري علی وفقه خارجاً، لیكون کالیقین الذي هو طریق إلى الحکم بلا واسطه أو بواسطه تتعلق بموضوع الحکم. و أما إذا أريد نقض المتیقن، فالتلازم لأجل اقتضاء المتیقن تشريعاً للعمل، إما بلا واسطه کالحکم، أو بواسطه کالموضوع، فانه یقتضي الحکم لما فيه من الفائدة الباعثیه علی جعله. فربما یتوهم: أن هذا المعنی من الاقتضاء لا ینافی جزئیه الیقین لموضوع الحکم، فیکون المتیقن الذي یجب إبقاؤه أعم من أن یكون متقوماً بالیقین أولاً فیکون الجري علی مقتضى الحکم الذي هو باقتضاء موضوعه إبقاءً للحکم و لموضوعه عملاً. و یندفع بالفرق بین هذا الموضوع، و سائر الموضوعات، فان بقاءها، و بقاء حکمها مشکوک بعد تیقنهما، فیکون الجري علی وفقهما إبقاءً و ترکه نقضاً لهما عملاً بالشک، بخلاف الموضوع المتقوم بالیقین، فان الموضوع التام بعد زوال الیقین و تبدله بالشک مقطوع الارتفاع، فلیس رفع الید - عن الحکم عملاً - نقضاً له بالشک، بل بالیقین بزوال موضوعه التام. و أما إجراء الاستصحاب - في الجزء الآخر - بلحاظ الأثر التعلیقي المرتب علیه، عند انضمام ما نزل منزلة الیقین بالواقع - فعلاً - إليه، ففيه کلام قد تعرضنا له في مباحث القطع، فراجع» همان، صص 73 و 74.

[3] □ «و منها: أن حرمة نقض الیقین في نفسها، هل تعم الشبهة الحکمیة و الموضوعیة؟ أم یختص بالأولی؟ أم یختص بالثانیة

بلحاظ موردها؟ و لا يخفى عليك أن نقض اليقين و إن كان أعم مما إذا تعلق اليقين بالحكم أو بالموضوع و الموضوع و إن كان قابلاً للتنزيل، كالحكم، إلا أن نقض اليقين بالحكم اسناد له إلى ما هو له، فإن الفعل مما يكون إبقاء عملاً لليقين بوجه، و للمتيقن بوجه آخر. و إسناد نقض اليقين إلى الموضوع اسناد إلى غير ما هو له، لأن اليقين بالموضوع، لا باعثة له بنفسه، بل بلحاظ انبعثت اليقين بحكمه منه، و الموضوع المتيقن لا اقتضاء تشريعي له، بل لحكمه. و الجمع بين الإسنادين في كلام واحد، و ان كان مفعولاً - كما بيناه في أوائل البراءة عند التعرض لحديث الرفع«» - لكنه مخالف للظاهر، إذ الظاهر من الإسناد الكلامي كونه إلى ما هو له. و قبول الموضوع للتنزيل - بلحاظ التعبد بحكمه - لا يجدي في دفع المحذور. كما أن دعوى - إنه من قبيل الاختلاف في المحققات و المصاديق، مع وحدة المفهوم و المعنى، نظراً إلى أن المكنى عنه جعل الحكم المماثل، و إن كان بحسب المصادق تارة جعل الحكم المماثل للمتيقن و أخرى جعل الحكم المماثل لحكم المتيقن - لا تجدي أيضاً في حفظ ظهور (لا تنقض اليقين) من حيث اسناد النقض إلى ما هو له، و إلا كان لازمه جعل الحكم المماثل لخصوص المتيقن، لأن ملزومه نقض اليقين بالحكم، عملاً، فإنه الموافق لظهور الإسناد إلى ما هو له. كما أن جعل اللازم و الملزوم خصوص جعل الحكم المماثل للحكم المتيقن، مع تعميم اليقين بالحكم - من حيث انبعثت عن اليقين بالموضوع و عدمه - لا يجدي، إذ التنزيل في الحكم مع الشك في موضوع، من دون تنزيل في موضوعه لا معنى له.

فالتحقيق: أن هذه المحاذير إنما ترد إذا أريد نقض اليقين، أو المتيقن عملاً من المعنى الكنائي، فإنه ينقسم إلى ما هو له و غير ما هو له. و أما إذا أريد منه نقض اليقين حقيقة - عنواناً - لا نقض اليقين عملاً حقيقة، فحلّ اليقين بالحكم أو بالموضوع حقيقة ملزوم لعدم الفعل. فيصح جعل الحكم المماثل لمتعلق اليقين أو لحكمه بالنهي عن نقض اليقين بالحكم أو بالموضوع حقيقة - عنواناً و توطئة - من دون مخالفة للظهور بوجه، لأن النقض الحقيقي يتعلق بالحكم و بالموضوع معاً، و ليس كالنقض العملي المختص بالحكم. فالمعنى الكنائي معنى واحد يعم الحكم و الموضوع من دون محذور في الإسناد - ثبوتاً و إثباتاً - و هو بذاته له الاقتضاء يقتضي في كل مورد لازماً يناسبه. فحلّ اليقين بالحكم لازمه رفع اليد عنه، و حلّ اليقين بالموضوع لازمه رفع اليد عن حكمه، و المجعول - حقيقة - هو الحكم المماثل، إما لنفس المتيقن أو لحكمه.» همان، صص 74 و 75.